

آنگیز

شماره - سوم

خرداد ماه

۱۳۵۴

سال پنجاه و هفتم

دوره - چهل و چهارم

شماره - ۳

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس: استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

(دبیر اول : محمد وحید دستگردی)

عبدالعظیم یمینی

نکاتی که باید در جشنواره طوس و بنیاد شاهنامه فردوسی مورد توجه و عنایت

قرار گیرد

در زبان و ادبیات فارسی شاهکارهایی عرضه شده که عموماً تحسین انگیز و افتخار آفرینند ولی شاهنامه دارای خصوصیتی است که بدون گزافه گوئی بر همه آنان برتری دارد .

این برتری فقط در این نیست که فردوسی بزرگترین آنها و مقدم بر همه آنها و زنده کننده و نگهدارنده زبان فارسی است و اغلب سخن وران بزرگ و نامی ایران تحت تأثیر شاهنامه بوده اند البته ایضا امتیازات شاهنامه هست ولی امتیازاتی است بدیهی و شناخته شده که تاکنون کرا را درباره آنها سخن گفته اند و بحث و تحقیق در این زمینه کاری زائد است .

فردوسی نخستین پایه گذار واقعی ادبیات ملی و زنده کننده زبان ماست و از این حیث هیچ کس را نمیتوان با او برابر شناخت .



فردوسی بحق یکی از پایه گذاران وحدت ملی ماست و این هم زبانی و هم فکری و آرمانهای مشترك و اثر پذیری یکسان و مشابه از منابع ذهنی و حادثات عینی که از جنوب بلوچستان و خوزستان تا شمال آذربایجان و خراسان وجود دارد و شیرازه کتاب ملیت ما را ساخته است بیش از آنچه که نتیجه شمشیر زنی حکام و سپه سالاران باشد ثمره کار شگرف و اعجاز آمیز فردوسی است و این تولی است که جمالگی برآند و من در این مورد چیزی عرض نمیکنم و اصولاً چیزی برای عرضه کردن ندارم ولی بنظر بنده شاهنامه شناسی مقصور و محدود باین نیست که فقط فردوسی را از این جهت که بزرگترین شاعر زبان فارسی است بستانیم .

در شاهنامه اشاراتی هست که هنوز روشن نشده و موضوعاتی مطرح است که مورد

مطالعه جدی قرار نگرفته و هرچه در طرح و حل این مسائل تاخیر روا داریم دیرتر به عمق خصوصیات قومی و مشخصات فرهنگ ملی ایران قدیم آشنا میشویم .

بطور کلی در باره مطالب مطروحه در شاهنامه سه نظر میتوان ارائه نمود.

۱ - افسانه سرائی مطلق در شاهنامه .

۲ - وقایع نگاری مطلق در شاهنامه.

۳ - آمیختگی افسانه بتاریخ در شاهنامه .

در مورد اول و دوم خیلی کوتاه عرض میکنم که شاهنامه نه سرا پا افسانه است و نه سراسر واقعیت و این نظر به توضیح و تشریح حاجت ندارد زیرا همه با آن آشنا هستیم ولی در مورد سوم ما بهیچوجه حق نداریم به ترتیبی که در باره نظر اول و دوم اظهار عقیده میکنیم آسان پذیر باشیم . قبل از آنکه در باره منابع شاهنامه فردوسی چیزی عرض کنم لازم میدانم این نکته را یادآوری کنم که :

ما عادت کرده‌ایم فقط مسلمات تاریخی و بدیهیات شاهنامه را جدی تلقی کنیم و هرگز در صدد نبوده‌ایم در باره داستانهایی که وقوع آنها محتمل و قابل انطباق با عقل سلیم است ولی از لحاظ زمانی و مکانی در پشت پرده ظلمت و ابهام مانده و یامغشوش و مقدم و موخر و فاقد ترتیب تاریخی است کاوش کنیم و چیز تازه‌ای بیابیم و این داستانها را عموماً بحساب افسانه‌های شاهنامه میگذاریم .

بعنوان مثال عرض میکنم که ماعادة این طور فکر میکنیم که چون طبق تشخیص و نظرماد استان گم گشتگی کاووس شاه دروادی موهومات و ماجرای دیوسپید و افسانه پرورش زال در آشیانه سیمرغ و اندرزه‌های منطقی و گفتار حکیمانه این حیوان زبان بسته و احضار آن بوسیله سوزاندن پراو در زمان تولد رستم و در جریان جنگ رستم و اسفندیار و ماجرای اکوان دیو و غیبت کیخسرو و ربه‌بوده شدن پرویز بوسیله سروش در جنگ با بهرام چوینه و اسئالهم افسانه است پس جداکردن سنگ از آهن واحداث قنوات و کشف کشاورزی و کشف آتش در زمان هوشنگ نیز حتما افسانه است .

پس حاشیه ارونذرود که محل تلاقی و تصادم فریدون و ضحاک بوده ارزش کاویدن ندارد و احتمال اینکه ضحاک همان ساروکین پادشاه سفاک آشور یا یکی از همین خانواده باشد ضعیف و حتی موضوعاً منتفی است و مساله‌ای نیست که حل آن برای بهتر شناختن تاریخ قدیم قوم ایرانی قابل ملاحظه باشد و بررسی در نواحی مختلف گیلان که استراحتگاه

فریدون در دوران پیری بوده بی‌مورد است و تحقیق و کاوش در اطراف آمل که با احتمال قوی پایتخت منوچهر بوده کوشش بی‌حاصلی است و اشاره فردوسی که سلطنت نوذر در زمان ظهور موسی و سلطنت جمشید مقارن با روزگار هود بوده قابل اعتناء نیست . هرگز در صدد نبوده‌ایم باین نکات توجه کنیم که چون کشف کشاورزی آغاز عهد شهرنشینی و اقامت در کنار مزرعه بامید برداشت محصول است پس با احتمال قوی قبل از هوشنگ قوم ایرانی در عهد شبنانی میزیسته و از منطقه‌ای بمنطقه دیگر کوچ میکرده و طبعاً آثاری که از نظر باستان‌شناسی ارزنده است در مسیر خود بجای گذاشته و چون کشف آتش با احتمال قوی آغاز عصری است که بعداً آتش پرستی مرسوم شده پس قبل از هوشنگ آتش پرستی یا تقدیس آتش سابقه نداشته است و چون کشف خط از تهمورس است که آنرا از دیوان آموخت پس قبل از تهمورس خط نویسی معمول نبوده و بنابراین قبائل اولیه ماد که از شمال بسرزمین آذربایجان و لرستان و همدان وارد و در آن حدود ساکن شدند چون از خط نویسی چیزی نمیدانستند طبعاً ورودشان بنواحی مورد اشاره قبل از سلطنت هوشنگ بوده یا اصولاً مسیر و محل اقامت و فعالیت آنها بسیار از یکدیگر دور بوده است .

اگر قول فردوسی و منابعی را که در اختیار داشته تا حدی معتبر بدانیم باید فاصله زمانی میان ورود اقوام اولیه ماد و پادشاهی هوشنگ و تهمورس و جمشید خیلی زیاد باشد زیرا حفر قنات و کشف آتش و کشف کشاورزی و خط نویسی از تجلیات بسیار مهم حیات اجتماعی بشر است و این تحولات بزرگ بزودی و باسانی تحقق نمی‌یابد و باید قرنهای زیادی سپری شده باشد تا مردمی که در عهد شبنانی زندگی میکرده‌اند باین مرحله از ترقی و تکامل در زندگی اجتماعی نائل شده باشند .

متأسفانه اطلاعات مادر باره جغرافیای شاهنامه و اصولاً در مورد تاریخ قدیم ماد بسیار ناچیز است و همین اطلاعات مختصر را نیز اخیراً یعنی از زمانی که کتیبه‌های بیستون و نقش رستم و تخت جمشید خوانده شد بدست آوردیم .

منابع ما عبارت است یا تاکنون عبارت بوده است از نوشته‌های مورخان یونانی و کتیبه‌هایی که موجود است .

در مورد نوشته مورخان یونان باید باین حقیقت توجه داشت که یونانیان نسبت بایرانیان روش دوستانه نداشته‌اند و احتمال اینکه نوشته‌های آنان غرض آلود باشد

بسیار زیاد است خاصه اینکه منابعی که هرودوت و گزنقون و استرابون از آن استفاده کرده‌اند اکنون در دسترس نیست تا در باره آنها قضاوت کنیم و نقل قول از افراد متواری و سربازان فراری و استناد بشایعات نیز نمیتواند مبنای محکمی برای استنباطات تاریخی باشد.

در مورد کتیبه‌ها باید گفت اولاً به نظر دانشمندانیکه در این زمینه صلاحیت اظهار نظر دارند جمع لغات و کلمات غیر مکرر که از این کتیبه‌ها استخراج شده اند کمی بیش از ۶۰۰ کلمه است و کاملاً آشکار است که با این وسیله ناچیز نمیتوان خطوط فرهنگ ملی یک جامعه را رسم نمود ثانیاً همین کلمات ناچیز و اندک نیز غالباً مربوط به نیایش و ستایش خدا و شاه است و نمیتوانیم زیر بنای خصوصیات قومی خود را از آن استخراج و استنباط کنیم.

قبل از آنکه عرض کنم شاهنامه برای شناختن فرهنگ ملی ما یک منبع غنی و استثنائی است و منبعی است که تاکنون از آن بنحو صحیح و دقیق بهره‌برداری نشده‌لازم است این نکته را بعرض برسانم که مطالعه در نتایج حاصله از تحقیقات ارکتولوژیک ثابت میکند که در بسیاری از موارد آثار و لوازم حیات یک قوم روشن‌تر و صریح‌تر از خطوط و کلمات و لغات آن قوم سخن میگویند و از طریق بررسیهای ارکتولوژیک نه تنها میتوان نحوه معیشت و شیوه زندگی مادی اقوام را شناخت بلکه بویژگی‌های ذوقی و هنری و معتقدات مذهبی و خصوصیات فکری جوامع از دست رفته نیز میتوان دسترسی یافت -

کار باستان‌شناسی از یک جهت شبیه کار پلیسی و کار آگاهی است یک کار آگاه دقیق بمحض اینکه به محل واقعه میرسد اشیاء و ادواتی را که می‌باید بدقت بررسی میکند و از خصوصیت ادوات و اشیاء مکشوفه و کارهائیکه میشود بمدد آنها انجام داد صحنه واقعه را در ذهن خود رسم و سپس به صفحه کاغذ منتقل میکند و گزارش کار را مینویسد چنین گزارشی اگر با دقت و مهارت کافی تنظیم شود غالباً قسمت مهمی از حقیقت واقعه را دربردارد. کاوشگر دقیق و محیط به حوزه فعالیت خود نیز از طریق بدست آوردن وسائل زندگی میتواند به نتیجه مشابهی برسد و چنین نتیجه‌ای بمراتب روشن‌تر و صریح‌تر از چند عبارت کوتاه غرورآمیز و خودخواهانه شیوه زندگی گذشتگان را معرفی میکند. اصولاً تحقیق و تدقیق بیشتر درمعانی کلمات و موشکافی در متن عبارات کتیبه‌ها

که متأسفانه علاوه بر ناچیزی و کوتاهی فقط مبین میزان سلطه سلاطین و شعاع همیل جنگها و فتوحات است کاری نیست که بااستنتاجی بیش از آنچه که اکنون هست منجر شود و به معلومات ما چیزی بیفزاید البته اگر کتیبه‌های جدیدی بدست آید بمعلومات ما خواهد افزود ولی آنچه که تاکنون خوانده و فهمیده شده همان است که دیده‌ایم و خوانده‌ایم و باین نتیجه رسیده‌ایم که بیش از آنچه دریافتیم نمی‌توانیم به ذخائر فرهنگ ملی خود از این طریق بیفزائیم در حالی که تکیه بر نتایج بررسیهای اركئولوژيك بمنظور شناختن خصوصیات ملی ایران قدیم کاریست که هنوز در مرحله آغاز آن هستیم. کاوشگران غرب با استفاده از منابع مهجور بیگانه خاصه منابع نامطمئن و غرض‌آلود یونانی بکشف‌این آثار موفق شدند ولی ما با در دست داشتن منبع مهمی چون شاهنامه هنوز اندر خم‌یک کوچک‌ایم. درحالیکه بهیچوجه معلوم نیست که منابع و مستندات که تحقیق و اکتشاف برمبنای آنها منجر به پیدایش این کتیبه‌ها شده معتبرتر و مطمئن‌تر از منابع فردوسی و اشارات شاهنامه باشد.

میل دارم این سؤال را مطرح کنم که چرا باید منابعی را که خارجیان براساس آنها تحقیق کرده و باین همه آثار گذشتگان دست یافته‌اند از منابع فردوسی معتبرتر بدانیم دلایل این نظر چیست و بوسیله چه کسی ارائه شده مگر در منابع قدیم دیگران افسانه وجود ندارد مگر ایلپاد هومر آمیخته با افسانه نیست چطور وجود آنهمه افسانه در ایلپاد پای همت امثال (شله‌مان) کاوشگر بزرگ قرن ۱۹ را ننگ نکرد ولی ما باین بهانه که در شاهنامه افسانه‌سرانی شده از کوچکترین فعالیت و کوشش برای شناختن مواضع ناپسندای شاهنامه خودداری می‌کنیم .

بنده اهل خیال‌پردازی نیستم و در این مساله با بسیاری از علاقه‌مندان شاهنامه هم عقیده هستم که اثبات قضایائی نظیر اینکه جدا کردن سنگ از آهن و احداث قنات و کشف کشاورزی و کشف آتش و آغاز خط‌نویسی واقعا از هوشنگ و تهمورس و مربوط به روزگار آنهاست کار آسانی نیست خاصه اینکه این غرور قومی و ملی در روایات تاریخی و داستانهای حماسی اقوام و ملل دیگر نیز هست و می‌دانیم از ملت‌های یونان و چین و هند و مصر و قوم یهود نیز در آثار قدیم و روایات تاریخی آنها بعنوان ملت بزرگ و ممتاز و قوم برگزیده و صاحب عظمت و نبوغ یاد شده و طبعاً روایات تاریخی قوم ایرانی از این اصل کلی مستثنی نیست و بهمین دلیل بنده با قید احتیاط این قسمتها را

نیز در کنار دسته اول میگذارم و افسانه میپندارم ولی آیا بی انصافی نیست که این همه کوه و دشت و شهر و رودخانه و قلعه و کاخ را که فردوسی نام برده افسانه پنداریم و برای شناختن آنها کوشش نکنیم ؟

توضیحات شاهنامه غالباً چنان رسا و گویاست که برای افراد دقیق و پرحوصله فوق‌العاده جالب و هیجان‌انگیز است. قلمرو کیانیان و پیشدادیان در شمال خراسان و نواحی شرقی آن یعنی هرات و بخارا و سمرقند و سیستان است روزگار توسعه این قلمرو روشن نیست و ظاهراً مناطق غربی خراسان از طریق جنوب غربی تا قسمت‌های شمالی البرزکوه و از طرف غرب تا جلگه‌های حاشیه جنوبی دریای خزر بمنزله پشت جبهه و استراحتگاه سلاطین کیانی محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل است که بصراحت شاهنامه فریدون در گیلان و منوچهر در مازندران میزیسته است روابط صمیمانه میان آمل و بابل در مازندران و زابل و کابل در جنوب خراسان که احتمالاً جزئی از خراسان بزرگ محسوب می‌شدند بسیار جالب توجه است .

توجه باین مساله با دیدی ساده و سطحی موجب میشود چنین تصور کنیم این روابط صمیمانه مولود ذهن قافیه‌ساز فردوسی است که مجبور بود حرمت قوافی آیات را رعایت کند ولی با توجه باینکه فردوسی کرارا اشاره می‌کند که آنچه گفته از خود نساخته بلکه گفته‌های او مستند بمنابعی است که در اختیارش بوده نباید تا این اندازه موضوع را ساده تصور کنیم نظر شخص بنده این است که وصالت زال با رودابه دختر مهرباب شاه در این حسن رابطه موثر بوده خاصه اینکه این سردار بزرگ ایران قدیم در جریان حوادثی که بر شاهان ایرانی می‌گذشته نقش موثری داشته .

داستان گرفتاری کاووس شاه در مازندران و نجات او بدست رستم یکی از جالب‌ترین و آموزنده‌ترین حادثه‌ها است که هم معرف میزان تاثیر شخصیت این سردار نامور است و هم خواننده دقیق و اهل تحقیق را در خط سیر رستم قرار می‌دهد پس از آنکه خبر گرفتاری کاووس شاه بزال و رستم می‌رسد زال به پسر نامور خود دستور می‌دهد برای جنگ با دیوان و نجات شاه ایران زمین بمازندران عزیمت کند و بدینکار خود را در جهان سرافراز و نام جد خود سام‌سوار را بلندآوازه نماید .

رستم می‌گوید راه بسیار دور است و تا بمازندران برسم شاه و سران ایران در زندان دیوان تلف میشوند زال می‌گوید :

از این پادشاهی بدان گفت زال
یکی دیرباز آنکه کاووس رفت
دوراه است هر دو برنج و وبال
دگر آنکه بالاش باشد دو هفت

* * *

زال گفت: راهی که کاووس رفت راهی دور و دراز است با توجه باینکه کاووس در استخر پارس از طرف کیقباد به سلطنت رسیده و در همان جا تاجگذاری کرده معلوم می شود نظر زال این بوده که از راه - زابل - کرمان - شیراز - اصفهان - شهر های استان مرکزی به مازندران رسیدن خیلی دور است. ولی راهی که بالاش باشد دو هفت و طی کردن آن - البته با اسب - دوهفته طول می کشد و راه مستقیم و بقول معروف (راه میان بر) است راهی است پرخطر:

پر از دیو و شیر است و پرتیرگی

بماند بر او چشمت از خیرگی

* * *

ولی در شان رستم است که از همین راه مستقیم و کوتاه برود و زودتر بمازندران برسد گرچه پرخطر باشد «اگر نقشه ایران را در پیش خودمان قرار دهیم و با خط کش میان سیستان و مازندران خط مستقیمی رسم کنیم این مسیر خطرناک را که مسیر هفت خوان رستم است می شناسیم زیرا چنین خطی از حاشیه لوت و از وسط دشت کویر می گذرد.

نمی خواهم به جشنواره طوس و یا به بنیاد شاهنامه پیشنهاد کنم که از همین امروز سراسر کویر و دشت لوت را بکاویم تا اثر سم رخس را بیابیم فقط می خواهم عرض کنم بیائیم حداقل بهمان اندازه که ملت های دیگر نشانی های آثار حماسی باستانی خود را که بیش از شاهنامه آمیخته بافسانه است جدی گرفته و به نتیجه رسیده اند این گفته ها را جدی بگیریم و اگر همت کاوش و استعداد تلاش و کوشش نداریم لااقل در مقام بحث و تحقیق و اعلام نظر وظایف خود را انجام دهیم و فعالیت عملی را به آیندگان واگذار نمائیم.

ما از سپیدکوه و دژ آن و کوه قلو و کوه اسپروز و دشت سنجاب و کشف رود و کاسه رود و شهدرود که اینهمه حوادث در اطراف و حواشی آنها بوقوع پیوسته چیز قابل ملاحظه ای نمی دانیم شهری که رستم برای کیخسرو شرح می دهد و آن را خرگاه می نامد

فردوسی صریحا مشخصات آنرا معرفی می‌کند و می‌گوید در نیمه راه زابل و سند است کجاست؟ قلمرو سلطنت کی کاووس و کیخسرو بصراحت شاهنامه اغلب نقاط فعلی ایران و نقاط خارج از مرز فعلی هست جز آذربایجان و کردستان و لرستان و بطور کلی قسمتهای شمال غربی ایران امروز قلمرو سلطنت سیاووش نیز بروشنی کامل حتی با اشاره به مقتضیات اقلیمی و مساحت آن (۳۶۰ × ۱۲۰ فرسخ) در شاهنامه معرفی شده آیا این همه صراحت در بیان شاعری که کرازا اعلام می‌کند آنچه گفته از خود نساخته بلکه متکی و مستند بر منابعی است که در اختیار داشته مولود خیال پردازی و افسانه است؟

فراموش نکنیم این منابع همان است که فردوسی باستناد آنها ازری و دامغان و گیلان و اردبیل و ساری و آمل و زابل و بسیاری از شهرهایی که اکنون دارای وجود و واقعیت عینی هستند نام برده درحالی که این شهرها افسانه‌ای نیستند بچه دلیل می‌توان گفت خرگام و سیاوشگرد و قصرعظیم کی کاووس افسانه است؟

راجع بمنابعی که در اختیار فردوسی بوهه زیاده گوئی را جائز نمی‌دانم و اجمالا عرض میکنم که در بسیاری از منابع قدیم مخصوصا درتالیفات یونانی ولاتینی ورم شرقی و در آثار مورخان و جغرافیادانان و جهانگردان عرب و ارمسی و سریانی اشاره بداستانهای پهلوانی و حماسی ایرانیان قدیم شده و با اطمینان کامل می‌توان گفت این-ن داستانهاکه بهیچوجه نباید و نمی‌توان همه را افسانه محض دانست در زمان هخامنشیان رواج کامل داشته ولی بصورت مجموعه واحد و مدونی نبوده است و اگر در همان زمان این مجموعه تدوین میشد وباقی می‌ماند امروز ایران از لحاظ میراث باستانی خود یکی از غنی‌ترین کشورهای جهان بود و وجودچنین مجموعه‌ای که بسبب مکتوب و مدون بودن خود طبعاً از دخل و تصرف و ملحقات و زوائد افسانه‌ای مصون می‌ماند. درحد کارعظیم فردوسی ارزنده بود ولی این کار درآن روزگارصورت نگرفت زیرا بهمان اندازه که کورش درحکومت براساس واقع بینی و علم‌الاجتماع و داریوش در سازمان دهی و فرمانروائی شایستگی و کفایت داشتند جانشینان آنها نالایق و بی‌کفایت و نسبت به بسیاری ازمسائل بی تفاوت و بی‌اعتناء بودند و چنین کسانی نمی‌توانستند بموارث ملی توجه و اعتناء داشته باشند .

از دوره کوتاه ولی پرحادثه حمله اسکندر نیز توقع آن نمی‌رفت این داستانها- مدون شود در دوره اشکانیان نیزکه بقول فردوسی بزرگان و سردارانیکه از تخم آرش

و همه دلیر و سرکش بودند هر یکی زهر گوشه‌ای اندکی گرفته و ملوک الطوائفی به وجود آوردند و چون دوران حیات و حکومتشان کوتاه بود تاریخشان بدرستی ضبط نشد و فردوسی نیز فقط نامشان را شنیده و در نامه خسروان ندیده .

با این ترتیب این دوره یکی از تاریکترین ادوار تاریخ ایران است و طبعاً هیچ کس انتظار ندارد در چنین دوره‌ای این داستانها مکتوب و مدون شود خوشبختانه اکتشافات باستان شناسان شوروی در سنوات اخیر در اطراف خوارزم و بلخ و نسا تا حدی روشن شدن این دوره از تاریخ ایران کمک نموده و چون از نقاطی که مورد اکتشاف قرار گرفته کرارا در شاهنامه یاد شده بنظر بنده اگر منابع باستانشناسان شوروی با متن شاهنامه مطابقت حاصله جالب توجه و درخشان خواهد بسود زیرا از این مطابقت معلوم میشود که منابع فردوسی تا چه حد از اصالت و صحت برخوردار بوده است .

این داستانها در دوره ساسانیان کم کم مدون شد در اوائل این دوره داستانهای رستم و اسفندیار و سیاوش و کیخسرو و سپهر بتدریج همه داستانهای حماسی تدوین گردید .

این مجموعه داستانهای حماسی با وجودیکه فاقد نظم و ترتیب تاریخی بوده تا حد تاریخ در آن دوره معتبر و مستند بود زیرا جنبه وقایع نگاری داشته و نشانه‌هایی در دست است که وقایع نگاری در زمان شاهان ماد و هخامنشی نیز معمول بوده است اهمیت این مجموعه را در آن روزگار می توان از نام آن شناخت زیرا نام (خدای نامه) که برای این مجموعه انتخاب شده نشانه آن است که آن را کتاب شاهان میشناختند .

بطوریکه از منابع قدیم استنباط میشود و در قسمتهای گذشته نیز عرض شد این داستانها در زمان هخامنشیان رایج ولی غیر مدون بودند و اینکه از چه زمان رایج شده و از چند قرن قبل از هخامنشیان رواج و سابقه داشته‌اند مساله‌ایست که بدرستی و روشنی نمی توان درباره آن اظهار نظر نمود ولی آنچه تا حدی مسلم است این است که -ه از آغاز عصر هخامنشی تا اواخر دوره ساسانیان اغلب آنها در افواه عمومی رواج کامل داشته و پس از آنکه در این مدت طولانی با فسانه‌های زیادی آمیخته شد . بالاخره بصورتی درآمد که دهقان دانشوران را تحت عنوان (خدای نامه) مدون کرده است بنا بر این وجود افسانه در این کتاب که از منابع مهم فردوسی بوده طبیعی و غیر قابل اجتناب

است ولی البته این گفته بدان معنی نیست که همه گفته‌های فردوسی را افسانه بدانیم .

جالب توجه اینست که اطلاعات ما در باره منابع شاهنامه هر قدر کم باشد باز بر مراتب بیشتر و معتبرتر از اطلاعاتی است که درباره منابع هرودوت و گزنفون و استرابون و سایر مورخان یونان قدیم داریم و حتی باید گفت از منابعی که آنان در اختیار داشته‌اند تقریباً چیزی نداریم تا بترتیبی که منابع فردوسی را مورد بحث قرار می‌دهیم درباره آن بحث و اظهار نظر کنیم .

بنظر بنده اکتشافات خارجیان بیش از آنچه مولود اعتماد کامل به صحت منابع آنها باشد مدیون اعتماد بنفس و همت و پشتکار کاشفان آنها است و بسی اعتنائی ما بمنابع فردوسی نیز بیش از آنچه که مربوط بانسانه بودن مطالب شاهنامه باشد مولود لاقیدی و سهل انگاری ماست و تردیدی نداریم که تا یک قرن و نیم پیش اگر منابعی که در اختیار کاشفان غیر ایرانی بود مورد بحث و نقد اشخاص قرار می‌گرفت همان نظر ارائه میشد که اکنون درباره شاهنامه ارائه میشود و تا قبل از کشف این کتیبه‌ها اغلب اشخاص مخصوصاً عناصر راحت طلب و خوش نشین که می‌خواهند گنجینه گرانبهای فرهنگ قدیم ملت ما را بی‌تلاش و کوشش و به‌بهای ارزان و حتی رایگان بدست آورند بهیچوجه باور نمی‌کردند که ممکن است نکات اشاره شده در این منابع اصالت داشته باشد و تحقیق درباره آنها منجر به چنین نتایجی شود .

برای اینکه شاهنامه را بهتر بشناسیم باید منابعی را که در اختیار فردوسی بوده بهتر بشناسیم و اینکار را ایرانی بهتر از غیر ایرانی میتواند انجام دهد زیرا ما با خصوصیات حوزه عمل شخصیت‌های شاهنامه آشنا تریم و توضیحات فردوسی نیز بما کمک میکند ممکن است تغییرات ناشی از تحولات طبیعی چهره این مواضع را تغییر داده باشد بدین معنی آنجا که فردوسی پیشه و جنگل معرفی میکند بعزت و وقوع زلزله و شکافته شدن زمین و تغییر مسیر رودخانه تدریجاً تبدیل به بیابان شده باشد ولی مشخصات اساسی و طبیعی این مواضع قطعاً تغییر نکرده مثلاً رودخانه تبدیل بکوه و کوه تبدیل بدریا نشده است .

پس از آنکه مطالعه و تحقیق در منابع فردوسی بمرحله کمال نسبی خود رسید باید مطالعه شاهنامه را بعنوان یک کار دقیق و تحقیقی شروع کنیم .

البته کار مشکلی است ولی کاریست که به غنای فرهنگ و افتخارات ملی ما کمک میکند ماکه با افراط در تحقیق بمرحله و سواس ادبی رسیده‌ایم و برای اثبات اینکه فلان

بیت در فلان غزل باید بیت ششم در فلان دیوان باشد نه بیت چهارم چرا نباید کمی از این همه دقت و وسواس را در مورد شاهنامه بکار ببریم باید شیوه مطالعه در شاهنامه را عوض کنیم و از این پس شاهنامه را فقط باین جهت نخوانیم که از فصاحت و زیبایی گفتار فردوسی و از شجاعت و مردانگی رستم لذت ببریم بلکه ضمن مطالعه مواضع و مشخصات آن را یادداشت کنیم بمطالعه طولی شاهنامه قناعت نکنیم و علاوه بر مطالعه طولی از نظر عرضی و عمقی نیز در آن دقت کنیم .

اینکار قطعاً به نتایجی درخشان که کیفیت آن قابل پیش بینی نیست منجر میشود نتایجی که برای فرهنگ ملی ما بسیار ارزنده خواهد بود اگر این فعالیت فکری و عملی از منطقه‌ای که کمتر در معرض تحول و دگرگونی طبیعی است شروع شود منطقی تر و به نتیجه مطلوب نزدیکتر است و چون کوه کمتر از دشت ورودخانه در معرض دگرگونی است باید در درجه اول متوجه کوه‌های شاهنامه بود .

بمناسبت طرح ضرورت تحقیق در باره کوه‌ها اجازه میخواهم خیلی صریح اعلام کنم که برطبق آنچه که بنده از شاهنامه می فهم ارزش البرزکوه برای شناختن تاریخ قدیم ملت ایران بهیچوجه کمتر از ارزش تخت جمشید نیست انبهایه روی تخت جمشید کار شده و روی دامنه‌های البرز خاصه در شیب شمالی آن بسوی ساحل خزرکاری نشده و اکتشافی صورت نگرفته .

تبعیدگاه ضحاک باعتبار خوابی که خودش دیده بود در البرزکوه است محل پرورش فریدون شاه در البرزکوه است .

قصر عظیم و مجلل کاووس شاه در البرزکوه است .

بایتخت منوچهر شاه که فردوسی میگوید :

منوچهر شد زین جهان فراخ از او ماند ایدر بسی گنج و کاخ
در ارتفاعات مشرف بآمل و در دامنه‌های البرزکوه است .

بنظر بنده افسانه سخن باین درازی نیست خاصه آنکه گوینده آن بزرگمردی صادق القول و امین است و منابع مورد استناد او هم تا حدی موجود و بیش از منابع مورد استناد خارجیان قابل اعتماد بنا بر این ملاحظات برای اینکه بدخاطر ملی و موارثت فرهنگ کهن خود بیفزائیم پیشنهاد میکنم بیائیم شاهنامه شناسی را بیش از این جدی بگیریم و از همه صاحب نظران برای اینکار عظیم ملی استمداد کنیم .